

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بیان محقق اصفهانی(ره) برای استفاده «لزوم» از آیه شریفه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»

تا اینجا برای استفاده «لزوم»، بنحو کلی و از جمله لزوم معاطات، امام(رض) سه بیان را ذکر فرمودند که مورد بحث واقع شد. چند بیان دیگر هم ذکر می‌کنند که به بررسی آنها خواهیم پرداخت. چهارمین بیان که برای استفاده «لزوم» از آیه شریفه ذکر شده، بیان محقق اصفهانی(اعلی الله مقامه الشریف) است. همانطور که قبلاً عرض کردیم؛ ایشان وفای به عقد را به «إبقاء العقد» معنا کرده‌اند، «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» یعنی «بجب إبقاء العقد»، و «إبقاء العقد» یعنی «عدم جواز فسخ العقد». وقتی شارع می‌فرماید إبقاء این عقد واجب است، یعنی فسخ آن جایز نیست، و این عقد عنوان لزوم را دارد. این بیان لزوم، بنا بر تفسیر «إبقاء العقد» است.

آن سه تفسیری که تا کنون بیان کردیم، بنا بر این بود که بگوییم مراد از وفای به عقد؛ عمل به مقتضای عقد است. اما محقق اصفهانی(ره) می‌فرمایند مراد؛ «إبقاء العقد» است. وقتی إبقاء واجب شد، یعنی فسخ جایز نیست.

اشکال امام(رض) بر تقریر محقق اصفهانی(ره)

مرحوم امام(رض) بر این بیان اشکال دارند (دقت بفرمایید؛ اینجا يك مقدار فهم مراد امام(ره) در کتاب ایشان مشکل است و انصافاً دقت هم بخرج داده‌اند). ایشان می‌فرمایند که ما روی دو فرض با مرحوم اصفهانی(رض) بحث می‌کنیم. يك فرض این که بگوییم با قطع نظر از شریعت، عقلاء هر عقدي را جایز می‌دانند، أصلاً بگوییم قائل به أصالة الجواز هستند، یعنی می‌گویند هر عقدی که بین دو نفر برقرار شد، هر وقت خواستند بهم بزنند مانعی ندارد.

مبنای دوم بگوییم عقلاء با قطع نظر از شریعت، هر عقدی را لازم می‌دانند. از این دو حال بیرون نیست؛ یعنی باید دید تفسیری که برای «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» می‌کنید، با این دو مبنا چگونه تحلیل می‌شود؟! می‌فرمایند اگر فرض کردیم عقلاء عقد را جایز بدانند، حال یا بنحو کلی در کلیه عقود و یا در خصوص عقد معاطات، حالا شارع، وفای به این عقد را واجب کرده است. ایشان می‌فرمایند روی این بیان، «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» باید کاشف از يك جواز شرعی باشد. چرا که اگر خود عقد از نظر شرعی لازم باشد، چیزی که لازم است، دیگر معنا ندارد بگوییم وفای به او واجب است، برای اینکه تکلیف به غیر مقدور می‌شود.

اگر چیزی از نظر شرعی جایز بود، شارع می‌تواند تکلیف کند که به این عقد وفا کن و این عقد جایز را إبقاء کن. اما اگر چنین عقدی خودش لازم بود، از نظر شرعی اینجا هم شارع بگوید وفا واجب است، این می‌شود تکلیف به غیر مقدور. چیزی که

خودش لازم است و قابل بهم زدن نیست، شارع بگوید بهم زن. اصلاً قابل بهم زدن نیست، پس ایجاب الوفاء کشف از این می‌کند که شرعاً باید جایز باشد. یعنی از نظر شرعی این عقد باید جایز باشد تا شارع حکم تعبدی مولوی وجوب الوفاء را بیاورد. نتیجه این می‌شود که بین حکم وضعی «نفوذ فسخ»، وقتی می‌گوییم این عقد شرعاً جایز است یعنی فسخ آن جایز است، و بین حکم مولوی «حرمت فسخ»، منافاتی نیست.

یعنی طبق این بیان می‌گوییم این عقد جایز است، یعنی اگر گفتی «فسخت»، بهم می‌خورد، منتها اگر «فسخت» هم بگویید، کار حرامی انجام داده‌ای. چرا؟ چون شارع می‌گوید وفای به عقد واجب است، شما وفای به عقد را به إبقاء معنا می‌کنید، إبقاء که واجب شد، فسخ حرام است. اما اگر همین فسخ حرام واقع شود، نافذ است. پس طبق این بیان، شما به لزوم نرسیدید. خلاصه اگر بگویید عقلاء معاطات را جایز می‌دانند، شارع هم بفرماید وفا واجب است، این کشف از این می‌کند که معاطات در نزد شارع هم باید جایز باشد.

چرا که اگر معاطات در نزد شارع لازم باشد، شارع نمی‌تواند به شما تکلیف به إبقاء کند، چون تکلیف به إبقاء، تکلیف به غیر مقدور است. وقتی بهم زدن چیزی ممکن نیست، شارع بگوید حرام است شما آن را بهم بزنید، بهم زدن ممکن نیست. اما فرض دوم؛ می‌فرمایند ما بگوییم معاطات در نزد عقلاء لازم است. باز همان مطلب را بیان می‌کنند، می‌فرمایند شارع اگر بخواهد «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» درست باشد، باید ابتدا این معاطات را در نزد خودش جایز کند، بعد «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» را بیاورد. چون اگر جایز نکند، همان اشکال تکلیف به غیر مقدور پیش می‌آید.

آنگاه نتیجه این می‌شود که معاطاتی که فرض کردیم در نزد عقلاء لازم است، شارع این را جایز کند. وقتی آن را جایز کرد، امر به إبقاء کند و بگوید إبقاء این عقد، به حکم مولوی واجب است. تعبیری که می‌کنند می‌فرمایند «هو مما لا تقبله الاذهان المستقيمة»؛ آیا شارع با این «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» این کار را کرده است؟ یعنی یک بار معاطات لازم نزد عقلاء را جایز کرده، بعد «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» را آورده است؟ این هم نمی‌شود. این نکته را دقت کنید؛ چون امام (رض) به این نکته تصریح نکرده‌اند؛ اگر سؤال کنید که بین العمل بمقتضی العقد و بین إبقاء العقد مثلاً، غیر از این که فرق‌های زیادی ذکر شده است، إبقاء العقد منحصر به عدم فسخ عقد است و چیز دیگری ندارد، إبقاء العقد کاری به عمل و اقتضا ندارد، لا محالة عدم فسخ عقد، يك حکم مولوی تعبدی می‌شود، یعنی گویا شارع گفته فسخ عقد حرام است.

وقتی می‌گوییم إبقاء واجب است یعنی فسخ حرام است. سپس می‌فرمایند به نظر ما در میان آن سه تقریب، معنای دوم رجحان دارد؛ که بگوییم الزام عقلایی است، ارشاد به آن چیزی است که در نزد عقلاست. عقلاء عقود را مطلقاً، از جمله عقد معاطات را لازم می‌دانند. امام (رض) می‌فرمایند اکنون به محقق اصفهانی (ره) می‌گوییم إذا دار الامر بین اینکه بگوییم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» يك حکم مولوی تعبدی، به معنای وجوب إبقاء عقد است، و بین آن معنایی که ما ترجیح دادیم که ارشاد به لزوم است، می‌فرمایند بنا بر ارشاد به لزوم، هیچیک از این اشکالات پیش نمی‌آید. طبق بیان شما؛ «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» باید کاشف از يك جواز شرعی باشد و الا اگر لزوم شرعی باشد، تکلیف به غیر مقدور لازم می‌آید. طبق بیان ما؛ این «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» مثل این است «كَأَنَّهُ قَالَ أَوْفِ بِالْعَهْدِ لَأنَّهُ لَا يَنْهَدُمُ بِالْفَسْخِ وَالتَّخْلُفِ غَيْرَ مُمْكِنٍ» به عهد وفا کن، برای اینکه اگر فسخ کنیم بهم نمی‌خورد و تخلف ممکن نیست. تشبیه دیگری ذکر می‌کنند و می‌فرمایند مثل اینکه می‌گوید «لَا تَصِلْ فِي وَبَرٍ مَا لَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ أَوْ لَا تَصِلْ فِي الدَّارِ الْمَغْصُوبَةِ» اگر هزار بار هم در دار غصبی نماز خواندید، نماز باطل است و صحیح نیست.

می‌فرماید ما اگر گفتیم این ارشاد به لزوم دارد، معنای ارشاد به لزوم این است که به عقدی که واقع شده است وفا کن، اگر فسخ کنی، فسخ تو اثر ندارد. طبق معنای شما؛ إبقاء عقد واجب می‌شود به حکم مولوی، این باید متفرع بر جواز العقد باشد.

معنایش این است که شارع می‌خواهد بگوید فسخ نکن، اگر فسخ کردی، فسخ تو مؤثر است، اما کار حرامی هم انجام داده‌ای.

لازمه فرمایش محقق اصفهانی(ره) چنین چیزی است. لذا می‌فرماید تردیدی نیست که بین معنای شما و معنای ما، ترجیح با معنای ماست. طبق معنای ما؛ ارشاد به لزوم است، عقد لازم است، هزار بار هم بگوید «فسخ» ، بدرد نمی‌خورد. اما طبق معنای شما این چنین نیست.

اشکال بر امام (رض)

بعد در اینجا يك «إن قلت» را بیان می‌کنند. - عرض کردم این يك صفحه، مقداری دقیق است. انصافاً امام(رض) دقت و آفری به خرج داده‌اند، من ندیدم که دیگران این اشکال را به محقق اصفهانی(ره) وارد کرده باشند، حتی کلام محقق اصفهانی(ره) چه بسا بدواً خیلی به ذهن هم مأنوس می‌آید، الان هم از بعضی از بزرگان سؤال کنید، در معنای «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» همین را می‌گویند که إبقاء العقد لازم است، فسخش جایز نیست.

ولی طبق این اشکالی که ایشان فرمودند اگر واقعاً به لبّ اشکال رسیده باشید می‌فرمایند حکم مولوی نمی‌شود مگر این که عقد، شرعاً جایز باشد. اگر عقد شرعاً لازم باشد می‌شود تکلیف به غیر مقدور. - در ادامه بحث، مستشکل می‌گوید جناب امام(رض)! تا اینجا با شما همراهیم و کلام محقق اصفهانی(ره) را کنار می‌گذاریم. حالا چرا ارشاد به لزوم باشد؟ چه اشکالی دارد که «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، ارشاد به جواز باشد؟ برای اینکه اصلاً روی مبنای شما هم که می‌گویید عمل به مقتضای عقد واجب است، وجوب وفا و حرمت نقض عقد نمی‌شود، مگر اینکه عقد جایز باشد. یعنی همان بیان، روی این جهت هم می‌آید.

اگر عقد لازم باشد، دیگر عمل به مقتضای وجوب وفا به عقد معنا ندارد. وجوب وفا جایی است که عقد جایز باشد، جایی که عقد جایز نیست و لازم است، آنجا دیگر وجوب وفا و حرمت نقض عقد معنا ندارد. پس خلاصه اشکال این شد که مستشکل می‌گوید چه اشکالی دارد که «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» را ارشاد به جواز العقد قرار دهیم. چرا که وجوب به وفا، لا یتلائم الا با جواز عقد، اما اگر عقد خودش لازم باشد، دیگر تکلیف به غیر مقدور می‌شود و درست نیست.

جواب امام(رض) به اشکال

ایشان در جواب می‌فرمایند «هذا أشبه شيء بالاحجية و لا يقبله العقلاء»؛ معنای «أَحْجِيَّة» چیست؟ کسانی که معالم خوانده باشند - متأسفانه الان معالم از حوزه‌ها متروک شده، خود ما حدود چهار پنج دوره معالم گفتیم، در سالهای 60 و 61 و 62 - صاحب معالم(ره) این لفظ را زیاد بکار می‌برد و می‌گوید «هذا أشبه شيء بالاحجية». «أَحْجِيَّة»؛ یعنی «معما» و «لغز». ایشان می‌فرمایند اگر خدا بخواهد به لسان «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» ارشاد به جواز کند، این لغز و معما می‌شود. صریحاً می‌گفت «العقود جایز» و ارشاد می‌کرد به جواز عقود، چرا با «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» این را بیان کنند، «ضرورة أن بیان جواز العقود أو جعله بلسان إيجاب الوفاء بها من أقبح الكنايات و أفحش الأحاجي، و لا يصدر من متعارف الناس»؛ چنین گفتاری، بدترین أحجیه‌هاست. این اشکال اول.

جواب دوم: می‌فرمایند اصلاً ارشاد به جواز در اینجا صحیح نیست. «لان الجواز لازم التحريم المولوى»؛ اگر بخواهد عقد جایز باشد، لازمه حرمت فسخ این است که جایز باشد. چون اگر لازم باشد، فسخ اثر ندارد، لذا هزار بار هم که بگوید فسخ حرام است، فایده‌ای ندارد و نمی‌شود این را بگوید. لازمه تحریم مولوی، جواز فسخ است، «لان الجواز لازم التحريم المولوى و مع عدمه لا يصح الارشاد الى الجواز»؛ اگر ما در اینجا آن حرمت مولوی را قائل نشویم، جواز نداریم.

اشکال ما به محقق اصفهانی(ره) برای این بود که يك وجوب مولوی إبقاء العقد را قائل بود، حرمت فسخ را قائل بود، لذا آن اشکال بود. اما اگر کسی اینجا حکم مولوی را نفهمد، اصلاً اینجا آیه مولوی ندارد، آیه نه وجوب إبقاء مولوی دارد و نه حرمت

مولوی نسبت به فسخ دارد. وقتی حرمت نیست، دیگر جواز معنا ندارد. جواز هم لازمه تحریم مولوی است «لان الجواز لازم التحريم المولوی و مع عدمه لا یصح الارشاد الی الجواز» و اگر تحریم مولوی نباشد، ارشاد به جواز صحیح نیست. بعد می‌فرمایند حالا اگر شما بگویید چه اشکالی دارد که آیه، حرمت مولوی را بگوید و ارشاد به جواز هم بکند؟ آیه می‌گوید «الفسخ حرام بالحرمة المولیة» و با این ارشاد مولوی، می‌خواهد ارشاد به جواز جمیع العقود کند. ایشان می‌فرماید اشکالش این است که لازمه این کلام این است که يك حکم، هم در حکم مولوی استعمال شود و هم در حکم ارشادی. این نکته را دقت کنید؛ يك وقت می‌گوییم این نهی را بگوییم نهی مولوی است یا ارشادی، امر را بگوییم امر مولوی است یا ارشادی؟ ممکن است کسی بگوید چه اشکالی دارد هر دوی آنها باشد؟ هم مولوی باشد و هم ارشادی! جمع بین مولوی و ارشادی در کلام واحد صحیح نیست.

می‌گوییم از اول تکلیف را روشن کنید؛ یا «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» مولوی است و یا ارشادی است، اینکه بخواهد هم مولوی باشد؛ یعنی إبقاء عقد واجب است و فسخ عقد حرام است، و هم ارشادی؛ یعنی ارشاد الی الجواز است، می‌فرمایند جمع بین اینها در کلام واحد امکان ندارد. در آخر می‌فرمایند «و بالجملة: أن الإرشاد إلى الجواز لا يمكن إلا مع كون الوجوب مولویاً، و الجمع بين الإرشادية الطریقية، و المولیة النفسية، لعلّه غير جائز، و لو جاز لا يخرج الجمل عن القبح العقلائی»؛ ارشاد به جواز باید وجوب مولوی باشد و جمع بین این دو جایز نیست.

پس نتیجه می‌گیریم آیه ارشاد به جواز ندارد. این هم رد کلام محقق اصفهانی(ره).

من تقاضا می‌کنم دو مرتبه با این توضیحی که بیان شد، کتاب البیع امام(رض) را ببینید. عباراتش دقیق است. اصلاً از این عبارات امام(رض) این نکته به ذهن می‌آید که اگر يك عقدی لازم است و قابل فسخ نیست، هزار بار هم شما بگویید «فسخت» ، آن وقت اگر این چنین است «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» یعنی چه؟ «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» یعنی «أوفوا بالعقود اللازمة» ، شما چه وفا کنید و چه نکنید، هست. هزار بار أحد الطرفين بگوید «فسخت» بهم نمی‌خورد. با توجه به این نکته، آیه شریفه چه می‌خواهد بیان کند؟

و صلى الله على سيدنا محمد و اله اجمعين.